

نشر نگاه معاصر

تفكرات ماركوس اُريوس

پندنامه ماركوس قيصر روم

ترجمه‌ی عبد الرحيم طالبوف

به‌كوشش فرامرز معتمد دزفولي

سرشناسه	: مارکوس اورلیوس، ۱۲۱-۱۸۰ م.	Marcus Aurelius
عنوان و نام پدیدآور	: تفکرات مارکوس اورلیوس: پنجاه و سه مکتوب؛ ترجمه عبدالرحیم طالبوف؛ به کوشش فرامرز معتمد دزفولی.	عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۷.	مشخصات نشر
مشخصات ظاهری	: ۱۵۰ ص.	مشخصات ظاهری
شابک	: 978-622-6189-22-4	شابک
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.	وضعیت فهرست نویسی
موضوع	: اخلاق - متون قدیمی تا قرن ۱۴.	موضوع
موضوع	: Ethics - Early Works to 20th Century	موضوع
موضوع	: راه و رسم زندگی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.	موضوع
موضوع	: Conduct of life - Early Works to 1800	موضوع
شناسه افزوده	: طالبوف، عبدالرحیم بن ابوطالب، ۱۲۵۰-۱۳۲۹ ق.، مترجم.	شناسه افزوده
شناسه افزوده	: معتمد دزفولی، فرامرز، ۱۳۵۰.	شناسه افزوده
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ت ۷ ف ۵۸۲ B	رده بندی کنگره
رده بندی دیویی	: ۱۸۸	رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۳۱۱۱۵۱	شماره کتابشناسی ملی

تفكرات ماركوس أورليوس

پندنامه ماركوس قيصر روم

ترجمه عبدالرحيم طالبوف

به كوشش

فرامرز معتمد دزفولي

کتابخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم

حروفچینی و طرح آرایه حروفچینی هُما (امید سیندکازمی)

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: فرنو

نوبت چاپ: یکم، ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۸۹-۲۲-۴

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک مجلاتی - فاز ۲ - بابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahe.muser94@gmail.com

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۲۱	افاده مخصوصه
۲۷	فصل اول مستقبل شدم خود را اصلاح نمودم
۳۹	فصل دوم تومی دانی که همه اینها را می است
۴۷	فصل سیم مرگ هر ساعت مهمانی ناگهانی است
۵۵	فصل چهارم چرا از خود به خود سفر نمی کنی؟
۶۵	فصل پنجم زندگی آینه تفکر آدمی است
۷۷	فصل ششم ایام حیات کوتاه است
۸۷	فصل هفتم به کواکب آسمان نظر کن
۹۹	فصل هشتم در فکر همین دقیقه حالیه خود بشو
۱۱۳	فصل نهم به اندک اکتفا کن، به اصلاح خود بکوش
۱۲۳	فصل دهم آن وقت تو مولود دیگری شوی
۱۳۳	فصل یازدهم آنچه ما را دیوانه می کند!
۱۴۳	فصل دوازدهم با مرگ همه کفایت و کاردانی آدمی تمام می شود

پیشگفتار

تأملات ماکس ورلبرس برای نخستین بار نزدیک به صد و سی سال پیش با نام پندنامه مارکوس کیصر روم «نفرات» توسط طالبوف (۱۲۹۱-۱۲۱۳ش) یکی از مهم‌ترین روشنفکران دوره مشروطه به فارسی ترجمه شد. اکنون این متن پیش روی ماست، صفحه نخست رساله نشان از آن دارد که با متن مترجمی جدی سروکار داریم: «در این که برای خودی خود، لازم‌تر از همه چیست» و چند خط پایین‌تر: «حالا وقت نیست تشخیص صورت انسانیت صاحبان نفس قوی را بکنیم، وقت است فی الواقع چنان باشیم». از میان همین کلمات و چند جمله بالا، عزم بلند طالبوف و قدرت اگزستانسیال روح کلام او از خلال فاصله دورانی و قرنی پیش تا به امروز به دید می‌آید و از رازهای می‌کنیم. هنگامه‌ای که او به انتخاب و ترجمه این اثر همت نهاده بود اخلاق و دین، بیشتر از هر یزبه همراه جامعه‌ای در حال زوال، سیر سقوط و قهقربایی خود را در ظاهرگرایی و قشریت می‌دید. زمانه‌ای که در آن، عصر صدرالاعظم‌های دولت خواه و ترقی خواهی چون میرزا تقی خان میرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار به پایان آمده بود و دوران ملیجک‌ها و امین‌السلطان فرا رسیده و ناصرالدین شاه مستأصل، که اکنون مستبدی پیراست، در چنگال گریه رقصانی‌های آنها به روزمرگی ایام می‌گذرانید.

اما ترجمه اثر به پیشگاه ولیعهد سالخورده و کودک خُلقی است - مظفرالدین شاه - که همه ترقی خواهان بعد از بن بست عهد ناصری، چشم امیدشان به اوست. شاید به همین دلیل طالبوف برای برون رفت از این وضعیت در مقدمه به استناد آن‌که: «قوت سخن تابع دو چیز است؛ یکی آن‌که شدت تأثیر که سخن را از روی شور و هیجان طبیعی بگویند» و دیگر «برتری و

بلندی موقع خداوند سخن؛ می‌خواهد از سر «وطن پرستی» به کمک این دو، نیرو و روحی به کالبد نیمه جان مخاطب و جامعه خود بدهد و از این رو «یکی از آثار سلاطین دانشمند بزرگ را برای خدمت به بزرگان ملت خود به زبان فارسی ترجمه» می‌نماید.

مقدمه کوتاه بعدی طالبوف که شرح برخورد مارکوس امپراطور روم با خیانت یکی از سردارانش است، محملی است تا بتواند هم دلیل انتخاب اثر و هم سرمشق جدیدی پیش ولیعهد منتظر سلطنت بنهد و سخن خود را به روشنی و بی‌مجامله بزند، چرا که به سخن طالبوف در آن روزگار: «که از تحدید حقوق مشروعه سلاطین، بلکه از تسویه بعض حالات و خیمه آنها حدی قدرت تکلم نداشت، این پادشاه عادل و فیلسوف کامل و پاکدل از نشر عدل و رعایت مساوات و درستی قول و نیکویی عمل و اجرای قانون تمدن» همت گذاشت. برای همین به این دلیل: «سکنه ممالک وسیعه محرومه روم در ایام سلطنت او در نهایت آسودگی ... و آسایش مال و جان و شرافت و آزادی و عدل ... بودند».

این مقدمه کوتاه، با این توجه هم به پایان می‌رسد که اگرچه در «ضیق کلمات و فقدان اکثر لغات» بوده، اما پیوسته در خط سلاوت و نیز حکمت کلام بوده. این نکته‌ای مهم است در شناسایی آن عصر که عدل و رزالتوران در توصیف و انتقال مفاهیم و موضوعات جهان جدیدی که می‌دیدند و می‌جستند، در بیان گرفتار عسرت و سختی و کمبود واژگان و معانی می‌شدند. چرا که تقیدات منشیانه و یا سبک عدل‌گرایانه سنت نوشتاری پیشین چنان زبان و کلام را سنگین از آرایه‌ها و پیرایه‌های ادبی کرد که جای را برای لمس نمودن و حس کردن زندگی و تجربه‌های جدید باقی نمی‌گذاشت، تا آنجا که راهی به امتناع انتقال مفاهیم جدید به زبان موجود باور یافته و یا در جهتی دیگر در تلاش برای تغیر خود کردند.

اکنون چهار ترجمه دیگر از این اثر موجود است^۱، شأن و هدف چاپ مجدد این اثر پس از صد و سی سال چیست؟ نخستین دلیل آن که طالبوف نویسنده مهم دوران پیشامشروطیت سهم مهمی در قانون‌خواهی و آشنایی فارسی‌زبانان با دانش نوین و علوم طبیعی دارد و از پیشروان و ترویج‌دهندگان بینش علمی است. کتاب احمد او، اقتباسی آزاد از کتاب امیل در پرورش و آموزش کودکان است. پرورشی که مبتنی بر عقل‌گرایی و اخلاق باور و وابسته به آن است و ریشه در الهیات طبیعی عصر روشنگری دارد. متفکران و فیلولوزوف‌های آن عصر در واکنش به اخلاق منحن کلیسایی و رسوای آن دوره که معیار دینی بودن و اخلاقی بودن را در آموزه‌ها و جزم‌های کلیسایی می‌جستند، به سوی بازخوانی اخلاق رواقیان باستان رفتند و آن

اخلاق را که معنی خود را از منافع عامه و اخلاق جمعی می‌گرفت، برگزیدند. گزینش طالبوف در درون این زمینه و راهی که همراه همگنانش می‌رفت به تصادف و اتفاق نبود و شاید بتوان گفت انتخابی هوشمندانه بود، زیرا همان راهکار و همین انتقال معنایی برای گفتمان مشروطه در آن زمان در حال شکل‌گیری بود. تعریفی از عبادت و دین که بدون معنا و مفهوم اخلاق معنی محصلی نداشت و از هم‌نشینی‌های جدیدی خبر می‌داد که در ادبیات و آثار طالبوف و دیگر منورالفکران می‌توان آن را یافت و اکنون از آن به صورت بدیهی شده در نواندیشی دینی معاصر از آن متأثریم. در محدوده اخلاق قرار دادن دین و به معیار آن سنجیدنش کار سترگ و مهمی بود که گفتمان دینی مشروطه را از فرقه‌گرایی به سوی شمول‌گرایی سوق داد و بازتابش را در قانون اساسی مشروطه و نهادهای بنیادین آن جهت و این خوانش گام برمی‌داشت، می‌توان جست: «پس معنی عبادت چیست؟» امساک از منهیات شهوی، ترک حرکات خلاف عقل. رضایت سرنوشت خود، به ابتداء خسر خود محبت و یاری و با آنها صبر و بردباری نمودن».

اما دلیل دوم برای من این است که ترجمه طالبوف در نسبت با دیگر ترجمه‌ها واجد ادبیت زبانی غربی است که آنها علیرغم مروری بودن و وفاداری به متن ماندن، فاقد آن‌اند. از یک سو متن واجد یک نوع بیان آرکانیک است که مربوط به قرنی پیش است و در آن گونه‌ای اقتدار سخن‌پیدا است و از سویی روانی و صریحتی که کلام را ظرافت و ادبیتی خاص می‌دهد و حاصلش نیرو و درخششی عجیب است که در هم‌نشینی کلمات و جملات ترجمه متن رقم می‌خورد و به توسعه و ظرفیت زبانی تازه‌ای منجر می‌شود که در ادبیات مشروطه کمیاب و کم‌نظیر است. گویی برای بیان تجربه‌های وجودی و اگزیستانسیالیستی به متافیزیک آن تا حدود زیادی زدوده و پیراسته شده‌اند، نیاز به زبانی سبک اما مقتدر است. در طباطبائی اینجا در این میدان گام می‌زند. خوب است همین‌جا اشاره‌ای کوتاه به این نوآوری بکنیم: «سبوی عمر، چه زودشکن است»، یا «گاهی از خود نیز می‌توان بی‌زار شد»، «معنی این چیست؟»، «سکوت را دوست دارم» و... به راستی این جملات را در عهد ناصری شنیدن بدیع و تازه است و این همان جذابیت ویژه ترجمه طالبوف است که مرا به عنوان یک خواننده امروزی فارسی‌زبان رها نمی‌کند و دل‌باخته‌نثر آن می‌نماید.

هرچند که بخش‌هایی از متن در روند ترجمه واجد غموض و تیرگی است و نشان از آن می‌دهد که مترجم در آن نقاط نتوانسته است به معنی کلام برسد و خواننده را همراه خود وارد سنگلاخی می‌کند که از نتوانستن فهم متن در برگرداندن از زبان روسی به فارسی برمی‌خیزد و

نیز بخش‌هایی هم حذف شده است. برای رفع این نقیصه به ناچار به تطبیق کل متن - جمله به جمله - با ترجمه عرفان ثابتی (چهارمین ترجمه تأملات به زبان فارسی) که فکر می‌کنم ترجمه‌ای پیراسته و روانی است، پرداختم و ناگزیر افزوده‌هایی را در میان قلاب‌هایی قرار دادم تا آن جملات دوباره به معنی متن نخستین نزدیک شوند و متن هم فضای خود را داشته باشد.

نخستین بار زنده‌یاد فریدون آدمیت در معرفی اندیشه طالپوف به پندنامه اشاره می‌دهد و پس از آن باقر مؤمنی در کتاب احمد، صفحاتی گزیده از آن می‌آورد.^۲ اما من کل اثر را به صورت نسخه‌های واکن شده در کتابخانه دانشگاه تهران یافتم و آن را به صعوبت خواندم و به کمک ردیف خانم مریم استاد در حروف چینی آن را ویرایش کردم. دریافت آنکه این متن در همان زمان چاپ شده است، خبر خوبی بود، پس برای تصحیح کامل متن و نقاط جاافتاده و ناخوانای متن، ابتدا نسخه کتابخانه ملی را معیار نهادم که در پاورقی‌های اثر این تفاوت‌ها را نشان داده‌ام.

اکنون متن با تأخیر بیش از یک قرن پس از چاپ اول آن در استانبول (۱۲۷۱ش، ۱۳۱۰ق)، به صورت کامل و با علامت‌گذاری و افزوده‌هایی که ابهام را از پاره‌هایی از جملات می‌زداید، پیش رویمان است و ما را به سرش خود می‌خواند.

مضمون و محتوای تأملات و یا آنچه طالپوف پندنامه می‌نامد را، بیانی از فلسفه رواقی توسط مارکوس اورلیوس امپراطور روم می‌دانند و کتاب را در جهت و جستجوی یک زندگی اصیل و بامعنا. اینکه خوشبختی و آرامش چگونه حاصل می‌شود و یک زندگی واجد فضیلت کدام است. اما علیرغم این در مطالعه‌ای کوتاه به سرعت درمی‌یابیم که این تأملات همچون یک کتاب معمول فلسفی نیست، چرا که کتاب از دوازده بخش تشکیل شده و هر بخش نیز از ده‌ها بند کوچک و بزرگ که بلندیشان از یک تک خط تا صفحه‌ای، و همه که در یک روال منطقی و مضبوط و پشت سر هم قرار می‌گیرند که بتوان آن را یک اثر مدون و تألیف فلسفی نامید. اما برخلاف این روال متفاوت کتاب، گویی همه بندها و فصل‌ها در حول یک پرسش و سؤال محوری قرار می‌گیرند و در تلاش پاسخ به آن می‌باشند. پرسش و چالشی که از زمانی که مارکوس اورلیوس در میان‌سال‌ی و بیست سال آخر عمر خود، تأملات را آغاز کرده و تلاش نموده به آن پاسخ بدهد. پرسش و چالش محوری وی پرسش از زندگی اوست که چگونه می‌توان زندگی و زیستن را تاب آورد؟

این مهمترین پرسش و چالشی است که در تمام تأملات پیش روی اوست و وی از تمامی آموخته‌های خود از فیلسوفان رواقی و اساتید خویش می‌خواهد به آن پاسخ دهد. به یاد داشته باشیم مارکوس این اثر را برای شخصی نگاشته است و نمی‌خواسته کسی از آن مطلع شود و یا پند و نصیحتی برای فرزندانش باشد. یگانه مخاطب اثر، خودش بوده است، تنها کسی که می‌بایستی این پندها و تأملات را به کارگیرد. زندگی مارکوس اورلیوس بنا بر آنچه تاریخ‌نگاران می‌گویند علیرغم مقام و موقعیت بلندش و امپراطوری رم که در آن از زمره حکمرانان بسیار خوب تاریخ بود، پیوسته با رنج و درد توأم و همراه بوده است؛ بخشی از عمرش را با دست و پنجه نرم کردن با بیماری طی کرده، مرگ نیمی از فرزندان خود را تحمل نموده، آشوب‌ها و تلاطم‌های بسیاری که در دوران فرمانروایی او در امپراطوری اش اتفاق افتاده، دشمنی‌ها و خیانت‌های کارزارانش و تسخر مردم و بیماری منتهی به مرگش در میان‌سالگی. اما کم‌کم در لابه‌لای بندهای تأملات، می‌بایم وی با معضلی سخت‌تر و شکننده‌تر روبه‌روست؛ و آن معضل و مشکل، بصیرتی می‌باشد که دریافتی ژرف از این است که ما موجودات فانی و پیوسته در معرض مرگیم و گریزی از آن نداریم. چنانچه این بصیرت تلخ پیش روی او عیان است که باور دارد هرگاه فرزندان را می‌بوسیم، شاید ایراد آخرین بار باشد! درک زمان و تغییر پیوسته و خردکننده آن بر هستی آدمی، از مهمترین عناصر تربیتش او و تجربه وی از زندگی است. اما جذابیت فوق‌العاده مارکوس آن است که می‌خواهد این وضعیت شکننده را به گونه‌ای اخلاقی تاب بیاورد و با تکیه بر عقلانیت و اخلاق - و البته خالص خود نسبت به هم‌نوعان می‌داند - در برابر آن شجاعانه بایستد.^۴

برای همین تأملات، راهکارها و به زبان امروز تکنیک‌های روان‌شناسانه‌ای است که به کمک آنها بتواند در برابر امواج خروشان و کوبنده زندگی بایستد و آرامش خردمندانه که به نظر وی مهمترین خواسته آدمی در طول حیات است، از دست ندهد. راهکارهایی در مواجهه با خشم، تحقیر و مسخره شدن، آرزوها و خواش‌های روزافزون آدمی، بیماری و پیری و مرگ، چرا که زندگی آدمی می‌تواند سراسر مواجهه با شروژ و حوادث و اتفاقات تلخ و نه بر وفق مراد باشد. از مرگ فرزند و دوستان تا ورود رویی پیوسته فرد با تعارضات و تصادمات زندگی اجتماعی که می‌تواند حاصل سوء تفاهم‌ها و بدبیتی‌ها و دشمن‌خویی‌های دیگران یا خطاهای خود باشد.^۵

تعبیر و درک مارکوس از زندگی تماشاخانه‌ای است که به بازیگری آن فرا خوانده شده‌ایم،

فرستی کوتاه که به ما پیش کش شده، ولی به ناگهان از ما گرفته خواهد شد: «تو در این عالم مثل بازیگری (اکتور)... اگر تو بگویی که این مجلس پنج پرده بود، من در سه پرده اشتراک نمودم، می گویند مگر تو نمی دانستی سه پرده بود؟» از نظر او «در کم و زیادی مدت تفاوتی نیست»، آنچه ایجاد تفاوت می کند آن است که: «اگر مطابق قانون رفتار نموده ای کار تو خوب است، این که تو را از خدمت بیرون می کنند وحشت نکن. تو را ظلم یا قضاوت غیر عادلانه استعفا نمی دهد، بلکه همان آقا می دهد که اول مرتب به مأموریت دعوت نموده.»

این نگاه مارکوس اورلیوس است به زندگی، دعوت و فرصتی کوتاه و بی بازگشت، لمحّه ای اندک. «مخارقاتی فانی» در این پهنآوری هستی. آنچه تنها در این فرصت و فاصله می توان کرد و از شخص در برابر دشتی ها و تلخی های عمر بر می آید، زندگی است بر مبنای «قانون خلقت» و تحت «ریاست عقل». زیرا از نظر او «ایامی که از زمان بی انتها برای آدم قسمت رسیده، خیلی قصیر است، زود می دردد. مسرعاً در قدمت نابود می گردد.»

این تقدیر شگفت تلخ آدمی است، اگرچه گویی در آغاز مارکوس را گران می آید و این محنومیت جهان را نمی پذیرد. چنانچه برای قبول این واقعیت به صورت مکرر در مکرر، در بندها و فصل های تأملات به آن باز میگردد و ذیبت و تل و قانون خلقت را بر سر خود می زند و برابر خود می نهد: «این مسأله که نفس تو سرود این تبعیت بوده یا نبوده، برای تو مسأله موت و حیات است و غیر از این همه خاکستر و دود است.»

مارکوس اورلیوس برای همین می کوشد تا به خیرسرشان دهد که بخش بزرگی از این حوادث اصلاً در چنبره اختیار و کنترل آدمی نیست. غمین شدن، افسوس، خشم و لجاج هیچ تأثیری بر آنها ندارد و بدتر آن که بخواهد با جایگزین هایی دروغین (شر، غم، باورها...) این فقدان را جبران کند که موجب می شود این اندک بخش قابل اختیار، را نیز برباد دهد و هلاک کند. از نظر مارکوس بخش کوچک و کمی از حوادث و امور زندگی درد متناهی می باشد که آن نیز فقط با نیروی عقل و پیروی از آن، تحت انضباط روحی و تربیت سخت گیرانه، می توان زندگی کم و بیش آسوده و اخلاقی را برای خود مهیا کرد، وگرنه همین را نیز تباه می کنیم.

در نگاه مارکوس به زندگی همین جا نیز دو عامل مهم و نیروی قدرتمند وجود دارند که آدمی را از سیر درست و آرام دور می کنند؛ یکی نفس و نیروی خواهنده و سیری ناپذیر آن که آدمی را به دنبال خود به هرسوی می کشاند و بنده خویش می کند و هیچ گاه سیر و پیر نمی شود، و دوم پیروی کورکورانه از دیگران و مقلد آنان شدن و نظر و تصویر دیگران از خویش را بر انتخاب های

عقلانی و آنچه وی «مرجحات عقل» می نامد، ترجیح دادن. آمادگی و مقاومت در برابر این خواهش ها و تمایلات درونی و بیرونی از نظرویی، تنها از به کار بردن آموزه های فلسفه برمی آید، زیرا از نظر او در این لحظات بحرانی و حدی، فلسفه است که به یاری می آید: «چه گونه که طیب اسباب های خود را برای لزوم معالجه غیر مترقبه حاضر دارد، تو هم تعلیمات فیلسوفی را همیشه باید فراموش ننمایی.»

جهان هستی از نظر مارکوس خود را به ما تحمیل می کند و باید این را پذیرفت. پذیرفت که ما موجودات فانی و ضعیفی در این عالم هستیم و کار خاصی در این بخش از دست ما بر نمی آید و اختیار ما خارج است. بنابراین رنج ما بیشتر از هر چیز (اینجا) از قضاوت های ناصواب و انتظارات نادرست ر هستی و زندگی اجتماعی ما برمی خیزد. هر چقدر که انتظارات خود را از زندگی و بزرگداشت کم کنیم و با مشی «نداشتن و نخواستن» پیش رویم در برابر حوادث و اتفاقات «روبین تن» و آسیای ناپذیر می بینیم؛ «تو باید مثل سنگ برجسته ته دریا پابرجای باقی و امواج از روی تو با آب پاشی بگذاری.» اما از سویی دیگر می باید دیگران را علیرغم تمامی بدفهمی ها و سوء برداشت ها به خاطر این که هم نوع هم هستیم، دوست بداریم و بی توقع پاداش و چشم داشت و تحسینی، به وظیفه اخلاقی و عقلانی خود در مورد آنها عمل کنیم. همین طور که می بینیم به راستی در اندیشه های او تنها یک تفرّد عمیقی وجود دارد. او که می خواهد شهروند جهان باشد و «انسان» را به تماس «دوستی» کند و بار بودن آن را شجاعانه به دوش کشد. آرایش زندگی را با نگرستن در کواکب آسمان که در زندگی را در تأملات بجوید.

از نظر مارکوس کم کم می توان آموخت که جهان را از چشم عادت متراشیده، هم پری و ملاً جهان را و هم خلأ و کمبود فقدان های آن را. جهان پیوسته در حال تغییر است و این که هنوز همین را در دست داریم و هستیم، مایه شگفتی و سپاس است.

میوه و حاصل چنین نگاهی، آرامش و زندگی سعادتمندانه است و مارکوس اورلیوس در فلسفه آموزی خود، که از استادان و فیلسوفان رواقی خود پیش تر آموخته، در جستجویش می باشد. در تأملات، این سپاسگزاری عمیق و آرامش و روشنی جان را در فصل اول به خوبی می بینیم. به خاطر همین فکر می کنم برای خوانندگان اثر، او میوه و حاصل فلسفه اش را در همین فصل نخستین به پیش کشانیده و یازده فصل بعدی را، راهکارهایی قرار داده است که او در طی زندگی و از طریق آنها به این منزل رسیده است. چنانچه ما نیز که این فصل آغازین را

می خوانیم، در فصل های بعد با روش و اصول وی برای رسیدن به این مقصد گام به گام همراه می شویم و از منظر او به «معنی زندگی» می نگریم: «اگر توانستی چگونه که لازم است از زندگی امروز خود منتفع بشوی، آن وقت از حیات خود به سهولت چیده می شدی. چگونه که میوه رسیده [زیتون] از شاخه خود به سهولت منفک می شود و به شاخه حاصل خود و درختی که او را پروریده، تشکرها می کند.»

فرامرز معتمد دزفولی

اسفند ۱۳۹۶

پی نوشت

۱. این چهار ترجمه عبارتند از: ۱- اندیشه ها، ترجمه غلامرضا سمیعی، بابل: کتابسرای بابل، ۱۳۶۹. ۲- تأملات ترجمه عربی ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴. ۳- تأملات، ترجمه مهدی باقی و شیرین مختاریان، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴. ۴- تأملات، ترجمه مرضیه خسروی، تهران: انتشارات روزگار نو، ۱۳۸۱. برای مقایسه ترجمه طالبوف با دیگر آثار ترجمه شده بعدی بنگرید به مقاله محققانه: یک قرن تقدم (ترجمه طالبوف از تأملات مارکوس اورلیوس)، سید محسن اسلامی، کتاب ماه فلسفه، شماره ۷۱، ۱۳۹۲، صص ۴۸-۵۱. در اینجا اسلامی ترجمه طالبوف را «برآورده شروط ترجمه مناسب» می داند، که به دلیل و به سبب حذف برخی فقرات و واسطه زبان روسی، گزینه مناسبی در ارجاء مترجم نمی داند. اما از نظری «مایه های اصلی و روح سخن مارکوس اورلیوس در آن حفظ شده» و برای آنان که نثری کهن تر را می پسندند، تجربه خوش آیندی می تواند بود. (همان، ص ۵۱)
۲. اندیشه های طالبوف تبریزی، فریدون آدمیت، بی تا، بی جا؛ در اینجا آدمیت در معرفی بنیان های تفکر طالبوف می آورد که «بر عقل بنا نهاده شده و ذهن او را تجربی صفت» و آن را پرداخته «دانش طبیعی» می داند، «گرایش او را عقلانی و به طور کلی (اما نه به اطلاق مادی) و تأثیر یافته از «فیلسوفان رواقی» می داند، صص ۲۰-۱۷؛ همچنین محمدباقر مؤمنی در سال ۱۳۴۶ در معرفی آثار طالبوف، گزیده ای از پندنامه را همراه بخش های منتخبی از کتاب احمد برای نخستین بار می آورد (چاپ نخست، ۱۳۴۶). کتاب احمد، طالبوف، به کوشش محمدباقر مؤمنی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۹۴، صص ۳۲۸-۲۹۵.
۳. این معضل و مشکل را که در حقیقت مشکل همه ما است، سعی کردم در بازخوانی اشعار خیام

نشان دهم. بنگرید به: مشکل ما (خوانش مدرن و اگزیستانسیالیستی رباعیات خیام)، معتمد دزفولی، فرامرز، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۵.

۴. از نظر تیلش: «شجاعتِ بودن، یعنی، شجاعت تأیید ماهیت عقلانی خویش در برابر آنچه در ما عرضی است... تأیید وجود ذاتی خود، علیرغم امیال و اضطرابات، [که] آفریننده شادی است.» به نقل از: شجاعتِ بودن، تیلش، پل، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۴۹.

۵. برای آشنا شدن با این تکنیک‌ها مراجعه شود به کتاب ارزشمند: «فلسفه‌ای برای زندگی (رواقی زیست در دی‌ای امروز»، ویلیام اروین، ترجمه محمود مقدسی، تهران: نشر گمان، چاپ پنجم، ۱۳۹۳.

۶. خوانش پیوسته این اثر مورد خطاب‌های صمیمی و گاه پرعتاب مارکوس شدن، کم‌کم به یک روان‌درمانی و آرامشی عجیب برای آدمی منتهی می‌شود. چنان‌چه نخستین توصیه «اروین یالون» روان‌درمانگر وجودی معاصر خوانا، همین اثر و دیدن معجزه عجیب و شگرف آن است. بنگرید به: مخلوقات فانی (رشد و استاز روان‌درمانی دیگر)، اروین. دی یالوم، ترجمه نیلوفر رحمانیان، مرجان معتمد حسینی، تهران: انتشارات آوای مکتوب، ۱۳۹۴.